

والله اعز

در دردتو که خندان جلیل ارباب و هنرمندی. نگرند که از لذت که برشته ام لحظه ای
خاطرم از مهر و زور و آبروی تو تمام بوده است. این زندگی خنجر پیغمبری (درس نهم) ۱۹
ما مثل یک کشتی عظیم بارها مانده که هر چه از بارش خالی می کنیم سبک نمی شود که
نمی شود. مشکلات روزمره، سروکله زدن بایچه ها، فرفرها، اجناس و... خوب دیگر،
بالسینه، باز هم بهانه رنجه مانده تا از طریق این جبر است، تو دوست بسیار عزیزم را
از خود بی خبر نگذارم.

از لذت که برشته ام، روزگار را با اندکی کزختی و تنبلی گذرانده ام. کتابهایی که می خواهم
چیزی به لم نمی زنند. باز هم بر عاقلانم و ارباب کلاسیک را سروری و الهوسانه می کنم
چهار پنج سفر بهتر نرفته ام. مدامس یک جور خودم را سرگرم کرده ام که زمان
را بگذرانم. یکی از عللش، کنواختی زندگی است. راستی که تو کمتر از من میدانی
زندگی تنی از هیجان و حادثه بر شعاع عین زهر کشنده است. ولی خوب به
کارهای سردسالی داده ام. «مینیای تابان» زیر چاپ است و قرار
است همین هفته منتشر شود. از چاپ کتابم در ایران خبر نیست.
اوضاع آنجا قمر در عقوب شده است و ما هم در اینجا ضربتس راه خرمیم.
شب شکر داریم در هلند با اتفاق نیم و غریب و در کان دیگر. فردا در بروخلم و در روز
دو در برلین سه شب شکر و شکرانی دارم و هفته آینده به دعوت چند آلمانی
فرستاده ام سال آریکالتم بر روی شکرخانی. این سفرها، تنها مدارک
هفته که را خسته، اما تازه می کنند. بعد باید بروم و بروم دنبال اینله
راهنده تا کسی بوم. اوضاع مالی رو بر اهن ندارم و باید از تقاضایم کرده و به

مبلغ بفرستم!

نمادانم کار چاپ محبوبه آثار تو به بجا کشید. چرا کارها ما اینقدر کم و
رفت دارند؟

راستی، قرار بود در دفترش عزا می‌خواند و به جراتش عزا می‌گفت؟

امروز نامه از عنایت رسید همراه با دو تاز مصاحبه عام با بی بی سی. چهار کتاب بودند
 لابد دو تاز دسترس راجه آخر اخذ فرستاد. سلام مرا به ادب رسان. حیف که نشد او را در باره
 بینم.

تو کی چجه ان نزدی رایی بنه رو پیش ما می آئی؟

والله جان، تو به حق از من طلبه دار که برایت نامه کم هم نوشتم. آخر آنکه
 حرف دلبسته را که در سر و در دل دارم چطور می‌شود در نامه نوشت. این مختصر
 را هم نوشتم تا گفته باشم که من هفتی تو را دوست دارم.
 با آنروزش دکامی و آفرینشها بهتر است.

مانی

7. 10. 92